

بررسی اجمالی مبانی مختار در مسأله ضد

مسأله ضد و بحث از اینکه آیا امر به شی، نهی از ضد می‌کند تمام شد. ابتدا خلاصه‌ای از مجموع مدعاهای خود را در این بحث بیان خواهیم کرد و بعد وارد بحث بعدی می‌شویم.

۱. در بحث اینکه آیا امر به شی مقتضی نهی از ضد است یا نه، یکبار مسأله نهی از ضد عام به معنای نقیض شی مطرح شد که اختیار ما این بود که امر به شی اقتضاء نهی مولوی از ضد عام را ندارد و لذا از «صلّ» نمی‌شود حرمت ترک صلات را بدست آورد به جهت مسأله لغوی که بحث شد و حرمت صلات یک حکم عقلی است که در واقع لازمه حکم شرعی و جوب مولوی صلات است.

۲. بحث دیگر در مسأله ضد، حرمت ضد خاص بود که آیا از «صلّ» حرمت ضد خاص مانند حرمت اکل بدست آید یا نه؟ که در این بحث هم قائل شدیم که دو طریق برای اثبات حرمت ضد خاص وجود دارد یکی طریق ملازمه و دیگری طریق مقدمیت و نشان دادیم هیچ کدام از دو طریق منتج نیست. فرق بین نقیض و ضد خاص به این برگشت که بحث در حرمت نقیض، درباره نقیض بود و تحلیل تناقض را هم بیان کردیم ولی بحث در حرمت ضد خاص، که در مثال حرمت اکل بود به عدم اکل برمی‌گشت که حیث آن عدم مضاف بود. درباره عدم مضاف یک بحث عقلی و یک بحث عرفی مطرح کردیم ولی در هر دو بحث حرمت آن متفی بود تفاوت حیث عقلی و عرفی را هم چند بار توضیح دادیم و بیان کردیم عدم اکل ملازم با وجود صلات است یا عدم اکل مقدمه وجود صلات است حتی اگر عدم مضاف حظی از وجود داشته باشد عرفاً، نه عقلاً، ولی باز از وجود صلات نمی‌توان حرمت اکل را استفاده کرد.

۳. درباره ثمره مسأله بیان کردیم که یکبار ثمره بحث ضد کلی بود که آنانی که قائل به اقتضاء هستند حرمت مولوی را به عنوان یک حکم شرعی قائل هستند و در این حد به عنوان ثمره قابل بحث بود که ما حرمت مولوی را نه در ضد عام به معنای نقیض و نه در ضد خاص قبول نداشتیم. یکبار ثمره مربوط بود به ضد خاص، آن هم ضد خاص عبادی، به این معنا که اگر قائل شدیم به اینکه حرمت ضد خاص، مسلم است و این حرمت مولوی است اگر ضد خاص مثل صلات بود نه مثل اکل، یعنی عبادت بود آن موقع حرمت ضد خاص عبادی دارای ثمره

می‌شد. در مورد حرمت ضد خاص عبادی، با همان استدلالهایی که داشتیم ازاله واجب است و ترک صلوات مقدمه یا ملازم با ازاله است لذا ترک صلوات واجب بود پس ضد عام آن که خود صلوات بود محرم بود و برای بررسی ثمره حرمت ضد خاص نیاز بود دو مسأله را بررسی کنیم اول اینکه در عبادیت امر نیاز داریم یا نه؟ دوم اینکه آیا نهی گیری که محل بحث ما است در عبادت فساد می‌آورد یا نمی‌آورد؟ هر کدام از این دو بحث مبنایی تکلیف ثمره را روشن می‌کرد. یک بحث مبنایی را شیخ بهائی شروع کردند که چون در عبادیت عبادت امر لازم است همین که امر لازم بود دیگر نوبت به مسأله حرمت مولوی نمی‌رسد زیرا وقتی ازاله امر دارد صلوات نمی‌تواند امر داشته باشد و امر به ضدین امکان ندارد و نمی‌شود هم به ازاله امر کرد و هم صلوات را امر کرد و در عبادیت عبادت امر نیاز است و لذا این ضد عبادی به دلیل بی امری غلط است و نوبت به بحث نهی گیری از ضد خاص عبادی نمی‌رسد که بتوان گفت این بحث ثمره دارد. طرف دیگر مسأله مدرسه محقق نائینی و تابعین بود که حتی اگر امر گیری موجود باشد این امر گیری فساد نمی‌رود و لذا دو طرف مسأله این بحث را بین صفر و صد می‌کرد. آن طرف قائل بودند حتی اگر امر گیری هم نداشته باشیم این فاسد است زیرا امر ندارد و این طرف محقق نائینی می‌گفت حتی اگر امر گیری داشته باشیم فاسد نیست زیرا امر گیری فساد آور نیست و هر کدام از این دو طرف را قائل شویم باز این بحث بی ثمره می‌شود.

۴. در مورد مسأله شیخ بهائی، بعضی مانند مرحوم آخوند یک بحث مبنای مطرح کردند که ما در عبادیت عبادت نیاز به امر نداریم و با ملاک می‌شود عبادت کرد. ما نیز مبنای مرحوم آخوند را قبول کردیم و بیان کردیم که با ملاک می‌توان عبادت کرد. یک جواب دیگری دادند که ما امر درست می‌کنیم یا امر در مدرسه حضرت امام که ما با حساب خطاب قانونی و مقدمات هفتگانه حضرت امام که اختیارشان کردیم نشان می‌دهیم که هم امر به ازاله و هم امر به صلوات متوجه این مکلف است و ترتب هم در کار نیست ولی امر را درست می‌کنیم، یا امر در مدرسه مشهور بعد از مرحوم آخوند که امر از طریق ترتب درست می‌شود فرق مهم نظریه امام و مسلک ترتب این است که ترتب هر طور تقریب شود باید مقید به عصیان شود.

۵. ما در ترتب هم اشکال مبنای داشتیم براساس فرمایشات امام و هم اشکال بنائی داشتیم و بیان کردیم ترتب نهایتاً می‌خواهد امر به اهم و امر به مهم را در یک زمان جمع کند و این با مسقطیت عصیان جور در نمی‌آید زیرا ترتب را هر طور تقریب کنید چه با تقریب محقق بروجردی و چه با تقریب محقق نائینی و چه با تقریب محقق خوئی در هر صورت قید عصیان دارد و مسأله مسقطیت عصیان باید حل شود و چون این مسأله حل نمی‌شود لذا ترتب خراب می‌شود ولو مبنای امام را قائل نشویم. پس درست کردن امر یا از طریق مبنای امام که توجه دو امر

است به مکلف بدون اینکه یکی مقید به عصیان شود یا از طریق ترتب بود که توجه دو امر است به این شکل که یکی مقید به عصیان است ولی ما فقط حرف امام را قبول کردیم.

۶. براساس این مطالب هم می‌توان با ملاک عبادت کرد و هم می‌توان با امری که از طریق مبنای حضرت امام پذیرفتیم مسأله را حل کنید.

۷. یک حرف سومی نیز بود و آن اینکه کسی بگوید من کبرای عبادت با ملاک را قبول دارم ولی احراز ملاک در فضای تزامم را ممکن نمی‌دانم لذا تا امر ثابت نشود نمی‌توانم احراز ملاک کنم که این مطلب را محقق خوئی بیان فرمودند، شهید صدر هم اختیار کردند که ما این مبنا را هم اشکال کردیم. گفتیم اشکال این مبنا این است که باب تعارض را با تزامم خلط کرده است. علی ای حال اگر کسی این مبنا را قبول کرد و نتوانست ترتب را درست کند کأن اشکال شیخ بهائی را پذیرفته است زیرا مثل محقق خوئی و مثل شهید صدر که در واقع می‌خواهند بگویند احراز ملاک در فضای تزامم امکان ندارد و از این طرف هم ما نشان دادیم ترتب را هر کاری بکنند مشکلش حل نمی‌شود با مشکل روبرو می‌شوند ولی ما مشکل نداریم زیرا هم مبنای ملاک را قبول کردیم و هم با تفکیک تزامم از تعارض احراز ملاک در فضای تزامم ممکن بود و عبادت می‌کردیم و اگر کسی خیلی اصرار کرد که نمی‌شود احراز ملاک کرد ما از طریق مبنای امام امر را درست کردیم و لذا احراز ملاک می‌شود و با امر یا با ملاک می‌توان عبادت کرد.

۸. بخش پایانی بحث ما این بود که آیا نهی غیر فساد می‌آورد یا نمی‌آورد؟ ما نشان دادیم که نهی غیر فساد نمی‌آورد زیرا فساد یا از باب این است که یا ملاکی وجود ندارد یا از باب این است که قربی تحقق پیدا نمی‌کند و نهی غیر در واقع نمی‌تواند از هر دو جهت مشکل ایجاد کند. اگر فرض کردیم که ملاک وجود دارد و ملاک احراز شده است که بحث ما در این فضا است و از آن طرف قبول کردیم که نهی غیر است نهایتاً اضافه این نهی غیر به مولا نمی‌تواند اضافه منهی به مولا بشود و اضافه بغض شود بلکه اضافه حب و قرب است ملاک هم وجود دارد و عبادت شدن عبادت حتی با قبول نهی غیر ضروری به این عبادت وارد نمی‌آید لذا ثمره از این باب منتفی می‌شود زیرا ما حتی اگر نهی غیر را هم قبول کنیم این نهی غیر دلالت بر فساد عبادت ندارد. لذا عملاً ولو ما اصل اقتضای نهی را قبول نکردیم، بر فرض تنزل این اقتضا نهی ثمره‌ای ندارد که کسی بخواهد بگوید من چون قائل به اقتضاء نهی هستم این عبادت باطل است. به نظر ما باز هم عبادت باطل نیست. بلکه تنها ثمره‌ای که مطرح است همان ثمره کلی است که یک حکم شرعی کلی اینجا موجود است مانند حرمت صلوات اگر نهی غیر را قبول کنیم یا حرمت اکل و در این ثمره کلی فرقی نمی‌کند که این ضد عبادت باشد یا نباشد. هذا اتمام مباحث الضد.

صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن

بررسی عنوان مسأله

بحث بعد ما در علم اصول، بحثی است که خیلی معرکه آراء اصولیین است و اصل فهم محل نزاع آن کلی مشکل دارد و آن اینکه آیا امر آمر با علم به انتفاء شرطش درست است یا درست نیست، امکان دارد یا امکان ندارد؟

آمری می‌خواهد امر کند علم دارد که این امر شرطی دارد که آن شرط منتفی است. مسأله خیلی مهم این بحث این است که اول بررسی کنیم عنوان بحث صحیح است یا نیست و آیا معنای معقولی برای این عنوان می‌توان تصویر کرد یا نه؟

معنای جواز در عنوان بحث

درباره اینکه «امر آمر با علم آمر به انتفاء شرط آن جایز است یا جایز نیست» اولین سوالی که مطرح است این است که «جواز» در اینجا به چه معنا است؟ بعضی گفتند جواز به معنای اباحه است.

اشکال مهمی که اصولیین بیان می‌کنند این است که اباحه یکی از احکام تکلیفی است و ربطی به علم اصول ندارد که بخواهیم در علم اصول بحث کنیم. بحث از اینکه این دستور و امر مباح است یا نیست و حکم تکلیف این دستور چیست و اینکه حکم تکلیفی جواز و اباحه را دارد یا ندارد بحث فقهی است لذا جواز به معنای اباحه را محققین کنار گذاشتند زیرا اباحه مسأله فقهی است و عوارض فعل مکلف را در فقه از جهت حکم تکلیفی یا وضعی بحث می‌کنیم.

باقی می‌ماند که بگوییم جواز در اینجا به معنای امکان است. اگر مسأله سراغ امکان رفت، سوال این می‌شود که آیا امری که می‌داند امر یک شرطی دارد که شرط منتفی است امکان دارد که امر کند یا نه؟

در جای خودش بحث شده است امکان یا ذاتی است یا وقوعی است. امکان ذاتی در مقابل استحاله ذاتی قرار می‌گیرد که در فلسفه توضیح داده شده است استحاله ذاتی به استحاله تناقض برمی‌گردد و اگر یک چیزی را ذاتا ممکن دانستیم، در مقابل چیزی است که ذاتا استحاله دارد. استحاله تناقض به عنوان اینکه استحاله ذاتی را به استحاله تناقض برگردانیم باز تفصیلاتی دارد که آیت الله فاضل به بخشی از آن اشاره کرده است. فرموده است استحاله اجتماع ضدین نیز ذاتی نیست بلکه استحاله اجتماع ضدین به استحاله تناقض برمی‌گردد و همه مُحالهای

ذاتی به استحاله تناقض برمی‌گردد. آیت الله جوادی یک بخشی دارند که حتی استحاله ارتفاع نقیضین به استحاله اجتماع نقیضین برمی‌گردد و کأن اگر کسی بخواهد سر استحاله ذاتی بایستد تنها چیزی که استحاله ذاتی دارد استحاله اجتماع نقیضین است حتی استحاله ارتفاع نقیضین هم به استحاله اجتماع نقیضین برمی‌گردد، استحاله اجتماع ضدین که به طریق اولی به تناقض برمی‌گردد.

بحث این باید در جای خودش انجام شود و یکی از بحث‌هایی که ما اواخر مسأله ضد بحث کردیم مسأله تناقض بود که در فرمایش استاد اساتید ما علامه اگر تناقض سلب و ایجاب باشد دیگر این فرمایش آیت الله جوادی وارد نیست استحاله اجتماع و ارتفاع با هم هستند تا تناقض درست شود که این را علامه در نهاییه شرح دادند که مورد اشکال استاد ما آیت الله جوادی هست.

در هر صورت استحاله ذاتی یعنی تناقض و چیزی که تناقض نداشته باشد خواه این تناقض استحاله اجتماع باشد به تنهایی و خواه استحاله اجتماع و ارتفاع باشد که به تقابل سلب و ایجاب برگردد با بیان علامه طباطبایی که فرمودند طرد ذاتی و استحاله اجتماع و ارتفاع که تقابل سلب و ایجاب است هر چه درونش این نباشد امکان ذاتی دارد.

پله بعدی مسأله وقوع آن است. آیا هر چیزی که امکان ذاتی دارد واقع هم می‌شود مثلاً ممکن الوجود امکان ذاتی دارد ولی اگر این ممکن الوجود محقق خواست شود باید علت تامه داشته باشد تا محقق شود وقتی علت تامه آمد این ممکن، ضرورت بالغیر پیدا می‌کند و اگر علت تامه‌اش نیامد امتناع بالغیر پیدا می‌کند. امتناع بالغیر در واقع استحاله تحقق اش استحاله در وقوع است و ربطی به امکان ذاتی آن ندارد ممکن ذاتی بود. اما استحاله پیدا کرد این ممکن بالذات در تحقق از باب نبود علت است و فرض بودن معلول بدون علت تامه استحاله دارد ولی نه استحاله ذاتی بلکه استحاله در وقوع و تحقق دارد.

خلاصه مطلب: بعضی وقت‌ها یک چیز ذاتا امکان ندارد که تناقض است و بعضی وقت‌ها ذاتا امکان دارد ولی واقع نمی‌شود و استحاله وقوعی دارد.

در اینجا بحث شده است منظور از اینکه امر با علم امر به انتفاء شرط امکان دارد یا ندارد چیست؟ آیا مراد امکان ذاتی است یا مراد امکان وقوعی است، نه اینکه در وقوع استحاله داشته باشد و فقط ذاتش ممکن باشد.

اشکالات اصولیین در عنوان بحث

اینجا که مسأله به جواز به معنای امکان برگردد خواه امکان ذاتی یا وقوعی، اصولیین گرفتار شدند و چند اشکال دارند که بعضی از این اشکالات هم در امکان ذاتی است و هم در امکان وقوعی و بعضی از اینها اختصاص به امکان ذاتی دارد.

اشکال اول که اختصاص به امکان ذاتی دارد این است که بحث از اینکه فلان چیز امکان ذاتی دارد یا ندارد اصولی است یا همانطور که جواز به معنای اباحه کار فقیه است تشخیص اینکه فلان چیز امکان ذاتی دارد باید در فلسفه انجام شود و کاری به علم اصول ندارد لذا بحث از امکان ذاتی سازگار با علم اصول نیست. لذا یک اشکالی به مسأله امکان ذاتی در ردیف اشکالی که به اباحه گرفته شده است.

یک اشکال مشترکی هم به ذاتی و وقوعی دارند که اینجا اگر مسأله امکان ذاتی بود درست بود که مسأله امر آمر ممکن است مطلب خوبی است ولی اگر بگویم امر آمر با فرض علم او با انتفاء شرط، وقتی قید به علم می‌زنم، علم که وسط آمد ربطی به امکان ذاتی ندارد و چیزی که بحث از امکان ذاتی آن است قید علم ندارد و امکان ذاتی وصف واقعی خود شی است و ربطی ندارد به اینکه در فضای علم آمر به انتفاء شرط امکان دارد یا ندارد و اگر این قید آمد با مسأله امکان ذاتی سازگار نیست، لذا اشکال کردند که این عنوان نزاع به دلیل این قید مشکل دارد بله اگر این قید نبود و بحث سر این بود که این امر امکان دارد یا ندارد قابل بحث بود ولی اگر قید علم وسط آمد بحث امکان ذاتی نیست حتی امکان وقوعی هم نیست. امکان ذاتی و امکان وقوعی وصف خود شی است.

نکته سومی را بیان کردند که این نکته سوم این بحث را سازگار با مسأله امکان وقوعی می‌کند ولی باز آن قدر مسأله واضح است که در شأن بحث اصولی نیست. امر آمر با علم به انتفاء شرط. شرط از اجزاء علت تامه است. علت تامه دارای مقتضی و شرط و عدم المانع است. وقتی شرط منتفی است یعنی علت تامه منتفی است. امری که علت تامه اش منتفی است امکان وقوعی دارد؟ یا امری که علت تامه اش منتفی است معلول بلا علت است و معلول بلا علت استحاله وقوعی دارد. معلول بلا علت امتناع بالغیر دارد، لذا وقتی بحث از این می‌کنید که این مشروط بدون شرط ممکن است یا نه؟ این مشروط بلا شرط یعنی معلول بلا علت و در اینجا معلوم است که معلول منتفی است. فعلا از قید علم دست کشیدم و کاری به اشکال قبلی ندارم که قید علم مسأله را از فضای امکان ذاتی و وقوعی بیرون می‌برد فعلا بحث سر متن واقع است. وقتی شرط منتفی است علت تامه موجود نیست وقتی علت تامه منتفی شد قطعاً معلول ندارد، لذا اصولیین در عنوان مسأله دچار گرفتاری شدند که برای

درست کردن عنوان این مسأله مرحوم آخوند تلاش خوبی کردند و یک تلاش خوبی هم محقق بروجردی کرده است و اصل این بحث از صاحب فصول است.

پس اولاً جواز به معنای اباحه نیست زیرا ربطی به اصول ندارد

ثانیاً جواز به معنای ذاتی نیست زیرا ربطی به اصول ندارد

ثالثاً امکان وقوعی هم نیست زیرا قید علم درون آن است علم وقتی آمد معلوم است که مسأله خود واقع نیست.

رابعاً قید علم را هم اگر برداریم استحاله معلول بلاعلت آن روشن است که نمی شود در اصول از آن بحث کرد، لذا در این فضایی که بیان کردیم چهار نکته اصلی وجود دارد.

در این فضا باید بررسی شود که آیا مرحوم آخوند توانسته یک معنای معقولی برای این نزاع درست کند که بتوان وارد آن شد. تلمیذ بزرگوارش محقق بروجردی توانسته یک معنای معقولی برای این نزاع درست کند، یا تلمیذ دیگرش محقق نائینی توانسته است معنای معقولی درست کند. در مرحله بعد سراغ تلمیذ تلمیذ ایشان می رویم که حضرت امام که تلمیذ محقق بروجردی است و محقق خوئی که تلمیذ محقق نائینی است و نهایتاً نظر خودمان را بیان خواهیم کرد.